

## ایران، سرزمین اساتیر سیستان،

جایگاه زرتشت پیامبر،

خاستگاه قیام یعقوب لیث صفاری

فرشید ابراهیم پور

از گذشته‌های بسیار دور تاکنون، افتخار و بالیدن به استوره‌ها و قهرمانان حماسی در جوامع بشری همیشه و در همه حال اصلی جدایی‌ناپذیر از تمدن‌ها و فرهنگ‌های ملل و اقوام گونه‌گون است. پیداست که این نگرش و امدار فطرت بشری است و آدمی از همان هنگام که تمدن یافت به گونه‌ای فطری به استوره‌ها دست یافت تا به نوعی کاستی‌های فیزیکی و درونی خود را جبران کند. به واسطه‌ی آن‌ها به توانایی‌هایش، فراتر از آنچه در خود داشت برسد و برای دوری از ضعف‌هایش از این قهرمانان خیالی بهره‌های فراوان ببرد و گاه پا را فراتر بنهد و در روحیاتش احساس نزدیکی نسبت به آن اُسوه‌ها یا اعجوبه‌های اساتیری ایجاد کند، این روند تداوم یافت تا در سایه‌ی ظهور دین‌های بزرگ آسمانی از بین رفت و در بسیاری از جهت‌ها ادیان آسمانی به استوره‌ها جهتی مردمی‌تر و هدفمندتر ارایه کردند. مانند داستان‌های حماسی شاهنامه که در این اثر شکوهمند پهلوانان و قهرمانان از ایزد یکتا (اهورا مزدا) برای غلبه بر دیوان و اهریمنان یاری می‌جویند.

روشن است که در این زمینه تحقیقات و تالیفات بسیاری توسط پژوهشگران و اندیشمندان ایرانی و خارجی صورت پذیرفته، لذا در این تحلیل به این مقدمه کوتاه بسنده می‌کنم و نخست به توضیحی اجمالی در مورد واژه‌ی استوره می‌پردازم: استوره واژه‌ای معرب است که از واژه‌ی یونانی هیستوریا *historia* به معنی «جست‌وجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است و در زبان فرانسه *histoire* «تاریخ و حکایت» معنی می‌دهد. برای بیان مفهوم استوره در زبان‌های اروپایی از واژه‌ی میتوس *mytos* به معنی «شرح، قصه و خبر» استفاده شده است. به شناخت این دانش در انگلیسی «*mythology*» گفته می‌شود.

شخصیت‌های استوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از

تقدس و احترام، قهرمانان مثبت آن را فرا گرفته است. اساتیر نماینده‌ی تداوم زندگی فرهنگی یک ملت و به نوعی تاریخ آن است. در فهم عامه و در برخی از فرهنگ‌ها استوره یعنی آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبه‌ی افسانه‌ای محض دارد؛ اما استوره را باید داستان و سرگذشت مینوی (آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی، غیر ملموس و آن جهانی) دانست که اغلب اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسوی که دست‌کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته می‌شود و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در استوره وقایع از دوران اولیه نقل می‌شود، به عبارت دیگر سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد.

دانش اساتیر می‌تواند بسیاری از نهادهای ابتدایی ادوار کهن تمدن بشری و ارتباط اقوام را با یکدیگر مشخص سازد و به بخش مبهم باستان‌شناسی، روشنی بخشد. در جوامع ابتدایی بومیان که هنوز بن‌مایه‌های اساتیری در میان آن‌ها زنده است، استوره‌شناسی نه تنها برای روشن کردن مرحله‌ای از تاریخ اندیشه‌ی انسانی بلکه برای فهم و درک بهتر رفتار و آداب آن جوامع نیز مفید است.

اینک به اجمال ریشه‌ی واژه‌ی کشور کهن مان ایران را بیان می‌دارم: خامستگاه ایرانیان بنا بر «اوستا» که کهن‌ترین نوشته‌ی بازمانده‌ی ایرانی به‌شمار می‌رود، «ائیریانم وئجو (airyanom vaējo) آمده که در زبان پهلوی تغییر یافته «ایرانویج ēranvēj» شده است و معنای آن «خامستگاه ایرانی‌ها» است. در زمان ساسانیان سرزمین ایران به نام «ایران‌شهر ērān-Šatr» به معنی «ایرانی» بوده است و واژه‌ی «آریا» نیز به معنای: «نجیب، دوست و باوفا» است.

برخی از پژوهندگان پیدایش آریاها را در ایران در هزاره‌ی سوم یا چهارم پیش از میلاد دانسته‌اند، اما نوشته‌های باستانی بیان می‌دارد که زمان «کیومرث» نزدیک به ۹۴۹۰ سال پیش از مسیح بوده که تا این زمان نزدیک به صد سده می‌شود. زیرا بنا به گفته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی و نوشته‌های پهلوی از زمان کیومرث نخستین پادشاه خاندان پیشدادیان تا پایان پادشاهی «گشتاسب» هم‌زمان «زرتشت»، ۲۹۹۰ سال است و برابر نوشته‌های دانشمندان دیرین یونان زمان زرتشت نزدیک به ۶۵۰۰ سال پیش از مسیح است که روی هم ۹۴۹۰ سال می‌شود. چون زرتشت در سال سی‌ام پادشاهی گشتاسب ادعای پیامبری کرد.

ولتر فرانسوی درباره‌ی کارنامه‌ی ایران باستان زرتشت را به بزرگی ستوده و زمان پیدایش او را به ۶۰۰۰ سال پیش از کوروش کبیر نسبت داده است.

اما باید اذعان داشت، دورترین زمانی را که برای زرتشت پیامبر قایل شده‌اند، سده‌ی

هجدهم پیش از میلاد است و نزدیک‌ترین آن سده‌ی ششم پیش از میلاد، پژوهندگان تاریخ سنتی زرتشت را به سبب ویژگی افسانه‌ای آن به عنوان تاریخ حقیقی نمی‌پذیرند. امروزه بیشتر پژوهندگان بر آنند که دستیابی به زمان دقیق ظهور زرتشت از طریق محاسبه‌ی تقویمی در حال حاضر ناممکن است.

روش دیگر توسل به شواهد زبانی و تاریخی است: بارتولومه Bartholomae زمان زرتشت را حدود ۹۰۰ ق. م و مایر Meyer و وزندونگ Wesendonk و شدر Schaefer زمان او را اواخر هزاره‌ی دوم و اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد می‌دانستند، بارو Burrow بر اساس مطالعه‌ی یشت‌های قدیمی و به ویژه فروردین‌یشت استدلال می‌کند که اطلاعاتی که در یشت‌ها آمده همه متعلق به شرق ایران است و هیچ‌گونه اثری از حوادث غرب ایران و بین‌النهرین در آنها نیست. بنابراین، این آثار همه متقدم‌تر از مهاجرت‌های ایرانی از شرق به غرب است و چون نام‌های قبایل ایرانی مانند پارس و ماد در اسناد آشوری متاخرتر از نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم میلادی نیست. بنابراین مهاجرت آنان نمی‌تواند متاخرتر از ۹۰۰ پیش از میلاد باشد. در فروردین‌یشت اغلب از چهار نسل پی در پی خانواده‌های پیرو زرتشت سخن رفته است. بنابراین باید زمان زرتشت را دست کم ۱۵۰ سال متقدم‌تر از این تاریخ دانست. بارو حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد را متاخرترین تاریخ برای زمان زرتشت پیشنهاد می‌کند.

نیولی Gnoli از دانشمندان مشهور معتقد است که زادگاه زرتشت در ناحیه‌ای در میان هندوکش و هامون هیرمند بوده است. به نظر وی شمالی‌ترین ناحیه‌ای که حیظه‌ی فعالیت زرتشت بوده است، بلخ و هرات و جنوبی‌ترین ناحیه زرنگ و رُخج است. بخش عمده‌ای از سیستان در این حیظه قرار می‌گرفت. تکیه‌ی نویسنده در اثبات نظریه‌ی خویش، توجه به فهرست نام‌های جغرافیایی در اوستا و توصیف نویسندگان یونانی از نواحی شرقی ایران و نیز توجه به اهمیت سیستان در سنت‌های دینی زرتشتی است.

در مجموع درباره‌ی زادگاه زرتشت، پیامبر بزرگ ایرانی پژوهشگران نظرات یکسان ندارند. اما بیشتر پژوهشگران بر این عقیده‌اند که وی در مشرق ایران زیسته و تعلیم داده است، گرچه بعضی وی را از آذربایجان و برخی از ری می‌دانند و مانند زمان ظهور وی درباره‌ی مکان ظهورش اختلاف است. اما همان‌گونه که گفته شد احتمال مکان ظهورش در شرق بیش‌تر است و در روایاتی صحنه کوشش و تلاش او در مشرق ایران ذکر شده، می‌توان به حدس گفت که وی در هرات به کار و کوشش سرگرم بود و در ضمن با سیستان و بلخ و مرو پیوندها داشت، شواهد زبانی هم زردشت پیامبر را در مشرق ایران جای می‌دهد. از نظر تاریخی می‌توان انتظار داشت که اوستا که در آن مشخصات اساتیری و حماسه‌های تاریخی با شرح پهلوانی‌های ایرانیان در

مشرق آن سرزمین در آمیخته است باید به‌زیبانی سروده شده باشد که به‌زیبانی که در سرزمین اصلی آریاها به آن سخن می‌گفتند نزدیک باشد. البته این مساله نیاز به پژوهش‌های کاملتری دارد تا اینکه در آینده دستاوردهای بهتری یافت شود.

مجموعه‌ی متون زرتشتیان امروز، اوستا خوانده می‌شود این واژه در ادبیات فارسی پس از تازیان با اشکال و صور گوناگون مورد استفاده قرار گرفته، چون: وستا، ابستا، است، استا، آبستا، اویستا، افستا و گونه‌های دیگر. در مورد معنی این کلمه پژوهشگران توافق کلی ندارند. برخی آن را به معنی «پناه» دانسته و عده‌ای به مفهوم «معرفت و دانش» پنداشته‌اند و دیگران عقایدی به گونه‌های دیگر ابراز کرده‌اند. اما امروزه آن چه که مورد اتفاق است آن است که کلمه اوستا به معنای: «اساس، بنیان، و متن اصلی» است.

زبان اوستایی، یعنی زبانی که متن اوستا با آن نوشته شده، زبانی است کهن که با «سانسکریت» شباهت بسیاری داشته و از یک اصل و بنیان بوده‌اند، درباره‌ی این که اصل زبان اوستایی در زمان زرتشت در کجا معمول و رایج بوده، رای اکثر محققان بر آن است که چون موطن اصلی زرتشت شمال شرقی ایران می‌باشد، زبان اوستایی نیز رایج در همان دیار بوده است.

اینک می‌پردازم به سرزمین سیستان که یکی از ایالات بسیار کهن کشور ما ایران است. این ساتراپی پهناور از قدیم‌الایام مهد دلاوری‌ها و پهلوانی‌های ایران زمین بوده است. ناحیه‌ای که پهلوانان اساتیری هم چون رستم و سهراب از آن سر برافراشته‌اند، دیاری که نام‌های دیگرش: زاول، زرنگ و نیمروز است.

کلمه‌ی سیستان تحریف فعلی لفظ «ساکستان» است که به «ساگستان» مبدل کرده‌اند زیرا جایگزینی «ک» و «گ» رایج است، مورخین عرب این کلمه را ساجستان می‌نوشتند، زیرا در زبان عربی حرف «گ» تبدیل به «ج» می‌شود یا بلعکس. علاوه بر آن چه در مورد نام سیستان گفته شد دو نام دیگر را باید اشاره کرد که ریشه کهن‌تری دارند یکی «نیمروز» و دیگری «زری» و این اسم قدیم‌تر از نیمروز است. به نظر می‌رسد مورخین عرب این لفظ را به «زرنج» تبدیل کرده باشند. صورت دیگر زری همان «زره» است که هم‌اکنون نیز وجود دارد ولی کم‌تر استعمال می‌شود.

باستانی بودن واژه‌ی «زری» با کشف سنگ‌نوشته‌ی معروف داریوش اول معلوم گردید که در آن سیستان را «زرنکا» می‌گفته‌اند. واژه‌ی «زرا» یا «زند» یا «دریا» (فارسی قدیم را بر دریاچه هامون نهادند)، که لفظ مشهور دریا جانشین همین واژه‌ی باستانی است.

در اوستا دریاچه سیستان به نام «کانسو» یا «کانسویه» آمده است. این نام در «بندھشن» به «کیانش» یا «کیانسیه» تبدیل و دریاچه به عنوان دریا معرفی گشته است.

دریاچه هامون از لحاظ سنت‌های زرتشتیان دارای اهمیت بسیاری است و پیرامونش سرزمین «رستم پهلوان». این سرزمین هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ تاریخی با آراخوزی «آراخوزیا» و بخش علیای هلمند پیوندی بیش‌تر از استان فارس با بخش‌های غربی دارد. تاخت و تاز اقوام «سکایی» در قرون دوم و اول پیش از میلاد بی‌شک مردم آن‌جا را دگرگون ساخت، و دولت جدیدی به نام «کوشان» در آن‌جا استقرار یافت با این حال باز هم آن‌جا را سیستان نامیدند. مدت‌هاست که این اندیشه پدید آمده است که سیستان و سکاها پاره‌ی بزرگی از «حماسه‌ی ملی ایران» و به‌ویژه داستان‌های «رستم» را فراهم کرده‌اند. زیرا که پیدا شدن پاره‌هایی نوشته شده از داستان رستم به زبان سغدی در «ترکستان چین» موجب این گمان می‌شود که ریشه‌ی بسیاری از آن‌چه از روزگار کهن دربارهی رستم مانده و در شاهنامه آمده شاید سکایی باشد (این فقط یک احتمال و گمان است)، هم‌چنین یکی دانستن سکاها با کوشان‌ها یا «توراتیان حماسه ملی ایران» نیز جالب است. زیرا که در مشرق سیستان، تورانی بوده است و شاید همواره پیکاری دینی میان این دو مردم درگیر، بوده است و «پارتیان مدافعان دین زرتشت بوده‌اند» با این همه این پرسش‌ها را نمی‌توان با بررسی در نام‌ها و ریشه‌های واژه و ساختمان آن پاسخ گفت. باید آثار باستان‌شناسی و کتیبه‌های دیگری به‌دست آید تا بتوان در این باره حکمی قطعی داد.

کلمان هوار، خاندان رستم را چنین معرفی می‌کند: در پادشاهی منوچهر خاندان بزرگ تیولداری که رستم پهلوان از آن به‌وجود آمد پدیدار می‌گردد. قلمرو اجدادی خاندان مزبور سکستانه یا سیستان کنونی بود. افراد این خاندان «مدافع ذاتی ایران زمین بودند» این رستم مانند «هرکول یا گارگانتوا Gargantua پادشاهی دیویپکر که ظرفیتی شگفت در خوردن و نوشیدن داشت» پهلوانی با نیروی شگفت‌آور بود، هنوز جوانی نورسته بود که با پیلای ژبان نبرد کرد و از پایش درآورد. نام وی صورت بالنسبه تازه‌ای از: «رستم Rostahm» و «رستم Rotastahm» است که صفت تخم Takhma به معنی زورمند را به آسانی می‌توان در آن تشخیص داد. آنگاه رستم موسس دودمان تازه‌ای را که «کیانیان» خوانده می‌شدند بر تخت شاهی نشاند. این دودمان را از آن رو کیانیان می‌خواندند که همه‌ی پادشاهان آن در جلو نام خود کلمه «کی» (به معنای پادشاه، شاهنشاه، بزرگ، سرور مانند: کیقباد، کیکاووس) داشتند. هم‌چنین کی معنای پاک و خالص نیز می‌دهد و به‌نوعی می‌توان گفت این کلمه تاییدی برای پادشاهان کیانی بوده است.

زمانی که نام سیستان به گوش هر ایرانی می‌رسد بی‌اختیار دلیری و آزادگی در ذهنش تداعی می‌یابد و داستان‌های پهلوانی مربوط به خاندان گرشاسب و دیگر اساتیر پایدار ملی روح و



یعقوب لیث صفاری

افکارش را در تلاطم رویدادگری تاریخی قرار می دهد و پلی می سازد بین گذشته و زمان روی کار آمدن یعقوب فرزند سیستان و ما شاهدیم که یعقوب و تبارش چه سان در جهت استقلال و غلبه بر متجاوزین بیگانه به پا می خیزند.

در زمینه پاک نهادی و نیک سیرتی پهلوانان اساتیری ایران زمین و هم چنین پیغمبری و ظلم ستیزی زرتشت پیامبر، فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ما نکات ارزشمندی را در شاهنامه بیان داشته:

درختی پدید آمد اندر زمین  
درختی کشن بیخ و بسیار شاخ  
کسی کز خرد برخوردار کی مرد  
که اهرمن بد کنش را بکشت  
ترا سوی یزدان همی رهبرم  
بگفت از بهشت آوردیدم فراز  
برفت از دل بدسگالان بدی  
به یزدان پرستی پراکنده شد  
وز آلودگی پاک شد تخمه ها

چون یک چندگاهی برآمد برین  
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ  
همه برگ او پند و بارش خرد  
خجسته پی و نام او زردهشت  
به شاه جهان گفت پیغمبرم  
یکی مجمر آتش بیاورد بساز  
پدید آمد آن فره ایزدی  
ره بت پرستی برافکنده شد  
پراز نور ایزد بید دخمه ها

در ایاتی دیگر فردوسی حماسه سرای بزرگ ما نکات آموزنده اخلاقی را که زال (پدر رستم) خطاب به فرزندش می‌گوید در شاهنامه چنین نگاشته:

چنین گفت مرا زال را کی پسر  
نگر تا نباشی جز از دادگر  
همه ساله شسته دو دست از بدی  
همه روزه جسته زه ایزدی  
بدین پند من باش مگذر از این  
بجز بر زه راست مسپر زمین

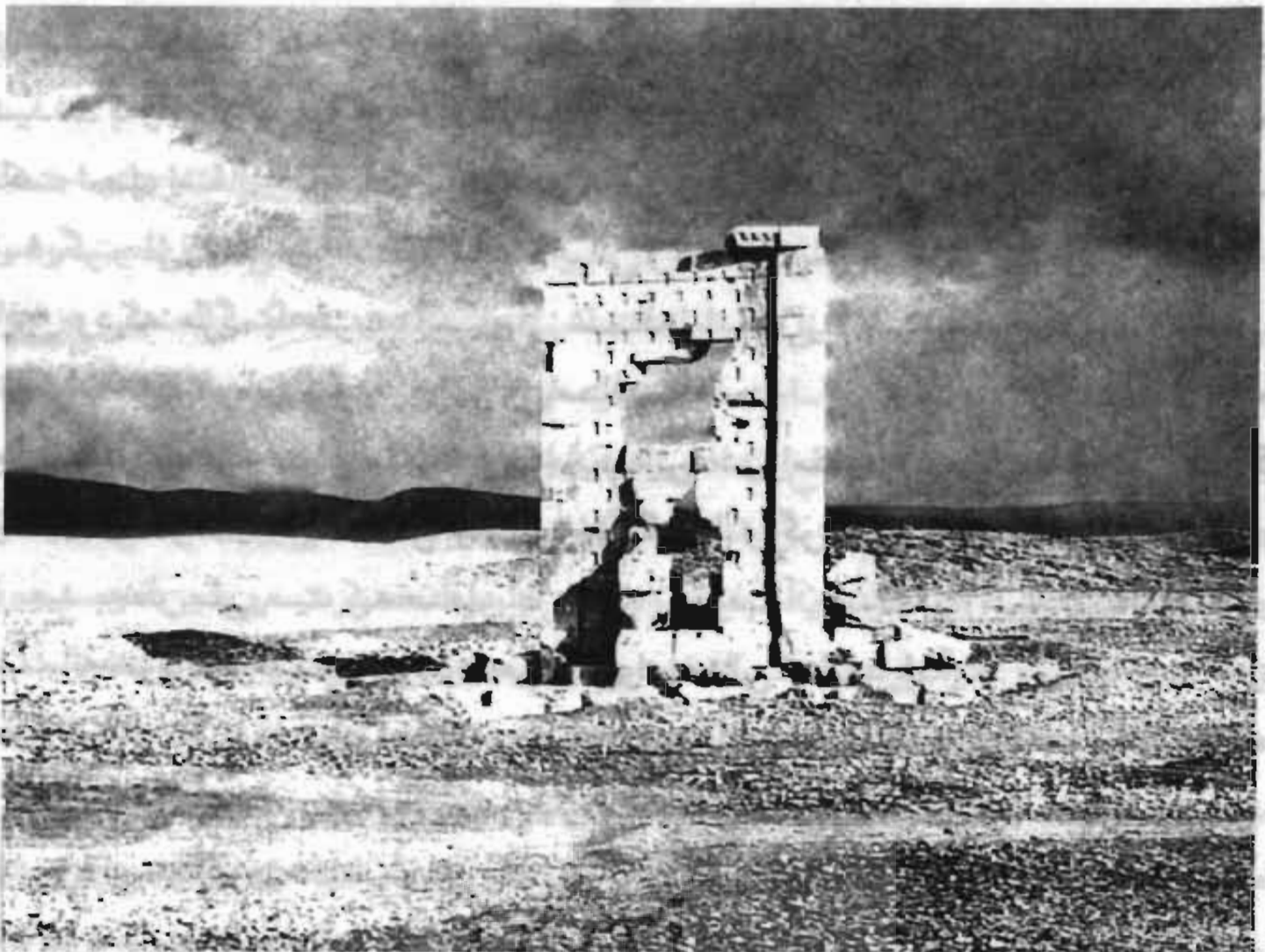
در روایتی اسطوره‌ای سیستان را گرشاسب جهان پهلوانان ایرانی اشراف پسر سام پسر تورگ پسر سپانیاسپ (شیدسپ) پسر دورشاسب پسر توگ (تور) پسر فریدون بنا نهاده است. وی در اوستا به صفت «نرمنش» Naira-manāw بعدها به صورت «نریمان» درآمده است آن را در فارسی «سام گرشاسب نریمان یا سام نریمان» گویند.

در تاریخ و استوره سیستان گرشاسب مأموری از جانب خداوند در جهت ایجاد اصلاح و آبادانی در ناحیت سیستان قلمداد شده است.

روایت جالب دیگر که اشاره‌ی استوره‌ای به چگونگی نامگذاری این ولایت دارد و در عین حال ریشه در مردانگی و پاک‌نهادی و صفات پسندیده‌ی فرمانروایان حماسی آن سرزمین دارد؛ بدین طریق که ضحاک به شیوه‌ی نادرستی درخواست رفاه و خوش‌گذرانی را از جهان پهلوان سیستانی گرشاسب که میزبان وی بود می‌نماید ولی گرشاسب با اشاره به مردصفتی مردان این سرزمین به شدت وی را منع می‌کند، که این اقدام سبب شرمساری فراوان ضحاک می‌گردد، اصل روایت چنین است: «اما سیستان از بهر آن گویند که ضحاک این جا مهمان بود به نزدیک گرشاسب و عادت اول آن بود که با یله نشستی و با زنان شراب خوردی، و بدان روزگار سرای زنان را «شبستان» گفتندی. چون ضحاک مست گشت او را یاد آمد عادت خویش. گفت شبستان خواهم تا آن جا خوش‌تر خورم، گرشاسب عادت او دانسته بود، گفت این جا «سیوستانست» نه شبستان، و «سیو: مرد» گفتندی بدان روزگار - و سیستان بدان گویند که همیشه آن مردان مرد باشند، و مردی مَرْد باید تا آن جا بگذرد، چون این سخن گفته شد ضحاک شرمناک شد، گفت: ای پهلوان راست می‌گویی، ما بسیوستانیم نه شبستان و از آن پس آن جا را سیستان گفتند.

کوه خواجه نام یک قلعه و شهر در بلندای تپه‌ای واقع بر قطعه سنگ عظیم از نوع بازالت در میان آب‌های دریاچه هامون سیستان است. ویرانه‌های مورد نظر بر شیب جنوبی تپه قرار دارد و بلندترین قسمت آن را اشغال کرده است.

این قلعه محل سکونت فرمانروایان محلی بوده و شواهد نشان می‌دهد که بنا دو بار مورد استفاده قرار گرفته بود - ارنست هرتسفلد براساس اشکال معماری آن را متعلق به سده یکم میلادی و دوران دوم از سده‌ی سوم میلادی می‌داند، در این مکان کهن‌ترین بقایای آتشکده‌ای



برج آتشکده زرتشتیان در عصر هخامنشی

بسیار مهم از دوره پارسی به جا مانده است و مکان مقدسی برای زرتشتیان بومی بوده است. حال می‌پردازم به عیاران سیستان، بی‌گمان سیستان یادگار نیمروز در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود مورد تهاجم و دست‌اندازی‌های حکام غالب بیگانه بوده است و به همین علت سختی‌ها و رنج‌های فراوانی را به‌طور مداوم یا منقطع بالاچار بر خود پذیرفته و در درون هضم ساخته است.

سیستان که از همان ابتدای تاریخ اساتیری ایران سرزمین پهلوانان و نام‌آوران افسانه‌ای ایران زمین بوده است. در راستای این همه ظلم و تجاوزاتی که در اعصار گونه‌گون بر آن واقع شده بود با ظهور «پرهیبت و پرهیاهوی صفاریان، با نمودی از بهترین و کامل‌ترین رهبر این خاندان یعنی یعقوب لیث صفاری» تحولی شگرف و بی‌مانند را در خود دید که این دگرگونی در زمان تجاوزات خلفای عباسی به‌شدت آن سلسله را با آن همه سابقه‌ی دیرینه‌ی تجاوز، مکر و فریب و نامیمونی در ایران در معرض تهدید، تکفیر و انزوای فراوان قرار داد به‌دیگر سخن: یعقوب لیث صفاری اولین شکاف عمیق را در امپراتوری عباسی پدید آورد.

صفاریان را می‌توان تجسم فرهنگ عیاری در ایران دانست زیرا ریشه‌ی اصلی شکل‌گیری حکومت آنان به عیاری و عیارپیشگی به‌نحوی مستحکم متصل بوده است. اینان در طول عمر



کوتاه مدت سلسله خود به ویژه در زمان یعقوب، بنای فرهنگ اصیل باستانی ایران را جان دوباره بخشیدند. به واقع و بی هیچ بزرگ‌نمایی می‌توان ابراز داشت که یعقوب لیث کاری کارستان در مملکت تحت اشغال عباسیان در آن عصر یعنی ایران عزیز انجام داده و اسوه‌ای بوده است از برای دیگر وطن‌دوستان و استقلال‌طلبان ایرانی و مسلمان پس از خود که به مانند او به طور عمیق دریافته بود که: مرگ با عزت، بسیار ارزشمندتر است از تحت سلطه بودن و تحمل یوغ اشغالگران حاکم بر این سرزمین کهن و باستانی.

بی تردید این همه تلاش مثمر ثمر و جان‌فشانی، در راستای خلوص و یک‌رنگی و هم‌گرایی عیاران یا اهل فتوت یا فتیان شکل عملی به خود گرفت و اگر هم یاری عیاران و جوانمردان در بین نبود بعید به نظر می‌رسید که صفاریان عصر یعقوب آن‌چنان در رسیدن به اهداف والا و آزادمنشانه خود به موفقیت و پیروزی هرچند برای مدتی اندک نایل آیند.

عیاران نامی آشنا در میان ایرانیان و تاریخ و فرهنگ آنان است، که در اعصار گذشته به منصفه ظهور رسیدند، و افعال و فرهنگ مشخصی را که با دیگر فرقه‌ها و گروه‌ها در موارد زیادی متمایز بود از خود بروز دادند، و این یکی از عوامل شهرت یافتن آنان بود. حقیقت این است که عیاران در بسیاری از موارد توانستند در بین توده‌ها و نیز در دل مردم ولایات جای باز کنند.

لفظ عیار از لحاظ لغوی معانی از قبیل، حيله‌باز، تردست، چالاک، فتی و جوانمرد را داراست. این مسلک در قرون اولیه‌ی هجری به ظهور رسید و تأثیرات شگرفی را در مشکل‌آفرینی و سنگ‌اندازی برای حکومت عباسی ظاهر ساخت و از عوامل ظهور سلسله ملی، موفق و پرتلاش ولی مستعجل صفاریان بودند که با لیاقت و درایت یعقوب لیث تاسیس شد.

عیاری یکی از طرق تربیت قدیم بوده و از اواخر قرن دوم هجری وجود داشته، و عیاران اصول و روش‌های مخصوص در زندگانی داشته‌اند که به تدریج با تصوف آمیخته به صورت فتوت درآمده است.

قیمت عیار را هم فام کرد از دیگری بلعمی عیاروار از رودکی بفرکند نام

مواد اصلی مرامنامه و شیوه‌ی عیاران که ریشه در تاریخ کهن ما دارد بدین قرار بود: اصل جوانمردی سه چیز است: ۱- آن‌چه بگویی بکنی ۲- آن‌که راستی در قول و فعل نگاه داری ۳- آن‌که شکیب را کاربندی - جوانمردترین از همه‌ی مردمان آن بود که: دلیر و مردانه بود و شکیباً به هر کاری؛ و صادق‌الوعد و پاک عورت و پاک دل و زیان‌کس به سود خود نخواهد؛ اما زیان خود را ابهر سود دوستان روا دارد و زبون‌گیر نباشد (یعنی ضعیف‌آزاری نکند) و بیچارگان را یاری کند و بر اسیران دست دراز نکند و هم‌چنان که راست گوید راست شنود و بد را از مظلومان دفع

کند و انصاف از خود بدهد و بر سفره‌ای که نان و نمک خورده باشد بد نکند و به شب روی دست داشته باشد و بسیار چاره باشد و دیده نادیده که عیب کسان نگوید.

به دیگر سخن عیاران، طبیعت مردمی دارند و بیش‌تر از میان محروم‌ترین قشرهای اجتماعی برمی‌خیزند، تلاش‌هایشان خودجوش است و از شوائب تحریک خارجی مبرا است، رشد و پای‌گیری آنان در دوره‌های بحرانی اجتماعات است و به صورت عکس‌العملی در برابر نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی جلوه می‌کند، بر زمینه‌های اخلاقی تکیه دارند و مبارزات آنان به‌طور عمده بر مدار دفع یی‌داد و رفع یی‌دادگری است، هسته‌های مقاومت بر حول وجود یک فرد قهرمان و مبارز و ترس شکل می‌گیرد و اهداف محلی و منطقه‌ای را تعقیب می‌کنند؛ بدین طریق شورایی دارند و مصلحت‌اندیشی‌ها در آن صورت می‌پذیرد، رسم و راه‌ها منطبق بر آیین فتوت و جوانمردی است که از دیرباز در جامعه‌ی ایران وجود داشته و ممدوح طبقات فقیر و تهی‌دست بوده است. به همین سبب کوشش‌های جوانمردان بر آن متوجه است تا اسوه‌ی حسنه‌ی برجسته‌ای از میان رهبران مذهبی و ملی داشته باشند.

یعقوب لیث نیز که از عنفوان جوانی عیاری را پیشه‌ی خود ساخته بود بر این اصول یاد شده‌ی عیاران بسیار پایبند و مقید بود، از سخنان اوست: «من رویگر بچه‌ام، و به قوت دولت و زور بازو و کار خود به این درجه رسانیده‌ام. و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم.» نیز در سخن دیگری گفته بود: «من این پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیاری و شیرمردی به دست آورده‌ام، نه از میراث یافته‌ام.»

سخن ملی، میهنی، دینی و حماسی یعقوب که بر آن ایمان قلبی و اعتقادی داشت و به نحوی روشن حکایت از آزادمردی و مخالفت شدید وی با خلفای متجاوز عباسی بر خاک ایران زمین داشت چنین بود: «ما به اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان نیز فراکش ندهیم و اگر خدای تعالی نصرت کند به ولایت سیستان اندر افزایشیم، آن چه توانیم.»

یعقوب در مبارزات خود علیه بیگانگان بعضی ولایات مهم و ارزشمند ایران زمین را از زیر یوغ استعمار و استثمار دولت عباسی رهانیده قلمرو حکومت وی در نواحی گسترده‌ی: افغانستان، فارس، کرمان و سیستان بود.

یعقوب خوارج را که سالیان متمادی به صورت گروه‌های متشکل یا متفرق بر بسیاری از مناطق ایران زمین علی‌الخصوص خراسان و سیستان دست‌اندازی‌های فراوان نموده بودند به جای خود نشانید و آنان را مجبور به اطاعت صرف از حکومت صفاری کرده به خود وابسته و تحت امر گردانید و جالب این‌جا بود که وی خوارج را در عین به‌انقیاد درآوردن، بسیار تضعیف و ناکارا نمود و نگذاشت که اهداف شوم و واپس‌گرایانه‌ی آنان به خود جامعه‌ی عمل پوشد،

هم‌چنین می‌بایست تاکید نمود که وی به‌زبان و ادب پارسی علاقه‌ی زیادی داشت و به‌تثبیت و پاسداشت آن همت گماشت به‌نحوی که زمینه رشد ادبیات پارسی در دوران پس از خود را هم فراهم نمود و میراث پرافتخاری از خود به‌یادگار نهاد که در اعصار بعد مانند عصر سامانیان تلاش مجددانه وی به‌نحوی بالفعل و به‌طور کامل پدیدار گشت و اثرات بسیار مثبتی را در مورد فرهنگ و ادب پارسی از خود به‌جای گذاشت.

در پایان این پژوهش کوتاه لازم می‌بینم که به‌گوشه‌ای از فرهنگ و اعتقادات زرتشتیان در ایالت سیستان پردازم: به‌موجب روایات باستانی، نطفه‌ی زرتشت در دریاچه‌ی «کسه‌وه یا هامون» نگاهداری می‌شود. هر ساله پس از سپری شدن هزاره، دختران به‌دین در نوروز و مهرگان در آب دریاچه شست‌وشو می‌کنند بدین امید که نطفه بدانان درآید و سه موعود زرتشتی از آنان زاده شود (برای آگاهی بیشتر تر. ک: فرهنگ نام‌های اوستا، ج ۲، ص ۷۶۹ به‌بعد را مطالعه فرمایید). شایان توجه است که چنین مراسمی هنوز در نوروز میان مردم سیستان ساکن کنار دریاچه هامون رایج است: هنگام نوروز دوشیزگان زیباروی سیستانی، به‌یاد یک سنت دیرین، جامه‌های سپید در بر کرده و برای شستن بدن خود و آب‌تنی به‌کنار دریاچه هامون می‌آیند. همین که تاریکی شب پرده بگسترد، این دوشیزگان طی تشریفاتی عربان و برهنه در سواحل هامون به‌شنا می‌پردازند و ترانه‌های ویژه‌ای می‌خوانند. در این مراسم حضور جوانان و مردان ممنوع است و عده‌ای از زنان در امر حفظ و صیانت رسوم مباشرت دارند. مراسم آب‌تنی تا نیمه شب ادامه می‌یابد.

نیمه‌شب از آب بیرون آمده به‌روی شن ساحل استراحت می‌کنند و آجیل ویژه (لُزک (Lork) می‌خورند، و خود را آماده برای پذیرایی موعود زرتشت، یعنی «سوشیانت» می‌نمایند زیرا این عقیده از دیرزمانی در میان مردم مشرق ایران به‌ویژه اهالی سیستان وجود داشته و دارد که نطفه‌ی زرتشت در رود هیرمند است و برآند هنگامی دوشیزه‌ای از آن به‌موعود زرتشت باردار خواهد شد که بیداد و ستم و نادرستی و دروغ جای‌گزین داد و درستی و راستی شده باشد و هم‌چنین این عقیده رواج دارد که نطفه هنگام نوروز منتقل خواهد شد. به‌همین جهت است که دوشیزگان سیستانی مقارن با تحویل سال نو و آغاز نوروز، طی تشریفاتی همراه با خواندن سرودها و ترانه‌هایی به‌داخل آن آب می‌روند که بدان نیک‌بختی نایل شوند.

براساس چنین باوری باستانی، دختران سیستانی هنگام نوروز از میان خود زیباترین را برگزیده و او را «هوشیدر» نامند و هنگام حرکت به‌سوی دریاچه هامون به‌تن آن دختر جامه‌ای سفید و گران‌بها کرده و گیسوانش را با شاخه‌های سبز «مو» آراسته و در دست‌هایش شاخه‌های اسپند می‌نهند با ترانه‌خوانی و شادمانی دنبال وی تا دریاچه می‌روند. چون به‌کنار دریاچه

رسیدند ابتدا مطابق با یک سنت باستانی به هم آب می پاشند و ترانه می خوانند. هنگام بازگشت، دوشیزه‌ای را که هوشی‌در نام نهاده‌اند بر شتری آراسته نشانده و با تشریفات تا داخل شهر مشایعت می نمایند. در شهر همگان منتظر ورود گروه دوشیزگان می باشند و به دست شاخه‌های سبز مو و اسپند دارند. به محض ورود، دوشیزه را از شتر پایین آورده و لباس او را تکه تکه کرده و جهت شگون و مبارکی، هرکس تکه‌ای از آن را برمی دارد و سراسر پیکر دوشیزه را با بوسه و گل می پوشانند. تشریفات و جشن تا شب هنگام ادامه می یابد و منتظرند که آن دوشیزه طول سال به موعود مقدس باردار شود، و هرگاه نشد، سال بعدی به شکلی که صدها سال است، مراسم فوق اجرا می شود. (به نقل از: گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، نوشته و پژوهش هاشم رضی، ص ۳۳۱).

بیان مراسم یاد شده گواه دیگری بر اهمیت سرزمین پهناور سیستان در نزد زرتشتیان محترم است و تاریخ این ساتراپی را با ایران باستان به نحوی شایسته در زمینه‌های مختلف از جمله دینی و فرهنگی پیوند می دهد؛ لازم به ذکر است که عناوین گسترده این مقاله نیاز به پژوهش و توضیحات فراتری داشت، اما به دلیل کلی بودن مطالب بنده در این حدود بسنده نمودم تا در حوصله خوانندگان و اهل تحقیق بگنجد.

### منابع:

۱. آذینفر، م، دایرةالمعارف مصر، تهران، انتشارات موسسه‌ی مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۸ خ.
۲. آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، استوره زندگی زرتشت، تهران، انتشارات کتابسرای بابل، ۱۳۷۰ خ.
۳. آموزگار، ژاله، تاریخ ایران باستان (بخش اساتیری ایران)، ج ۱، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷ خ.
۴. ابراهیم پور، فرشید، ساختار سیاسی حکومت صفاریان، پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد تاریخ، استاد راهنما دکتر حسین آلیاری، ۱۳۷۸ خ.
۵. ابن بلخی، فارس نامه، به سعی و اهتمام گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳ خ.
۶. ابن حوقل، سفرنامه (ایران در صورۃ الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شمار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ خ.
۷. افشار سیستانی، ایرج، بزرگان سیستان، تهران، نشر مرغ آمین، ۱۳۶۷ خ.
۸. افشار سیستانی، ایرج، سیستان نامه، ج ۱، تهران، نشر مرغ آمین، ۱۳۶۹ خ.
۹. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، یعقوب لیث، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶ خ.
۱۰. باسورث، ادmond کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲ خ.
۱۱. بهمنی، جواد، هنگامه تاریخ ایران، ج ۲، تهران، نشر محمد، ۱۳۶۲ خ.
۱۲. بویس، مری، زرتشتیان، ترجمه عسکر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱ خ.
۱۳. بیات، عزیزالله، از عرب تا دیالمه، تهران، انتشارات گنجینه، ۱۳۶۳ خ.
۱۴. بیات، عزیزالله، کلیات تاریخ ایران، تهران، انتشارات موسسه میراث ملل، ۱۳۷۰ خ.
۱۵. پیرنیا، حسن و عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۰ خ.
۱۶. ترکمنی آذر، پروین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ خ.
۱۷. جی. پی. تیت، سیستان، به اهتمام غلام علی رییس‌الذاکرین، مشهد، انتشارات اداره حفظ و احیاء میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۲ خ.

۱۸. چوکسی، جمشید گرشاسب، ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱ خ.
۱۹. حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های ملی ایران، بی‌ش، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۴ خ.
۲۰. خداوندی، مهربان، شناسایی زرتشت، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۵۶ خ.
۲۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ج ۹، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ خ.
۲۲. دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ خ.
۲۳. رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران، تصحیح کاظم کاظم‌زاده ایرانشهر، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۱ خ.
۲۴. رضایی، عبدالعظیم، حقایق از اصل و نسب ایرانیان از آغاز تا اسلام، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۵۹ خ.
۲۵. شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۱ خ.
۲۶. شهزادی، رستم، جهان‌بینی زرتشتی، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۷ خ.
۲۷. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳ خ.
۲۸. صمصامی، محمد، عیاران سیستان، اصفهان، انتشارات چاپخانه ملی.
۲۹. عقیقی، رحیم، اساتیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۴ خ.
۳۰. فرای، ر. ن، تاریخ ایران (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲ خ.
۳۱. فرای، ر. ن، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۵۸ خ.
۳۲. فرای، ر. ن، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ خ.
۳۳. فردوسی، شاهنامه (متن کامل)، تصحیح ژول مول، بی‌ش، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۴ خ.
۳۴. فره‌وشی، بهرام، ایران‌ویج، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ خ.
۳۵. گرین، لنسلین، اساتیر یونان، ترجمه عباس آفاجانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ خ.
۳۶. گیرشمن، رمان، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ خ.
۳۷. گیرشمن، رمان هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ خ.
۳۸. لسترینج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ خ.
۳۹. لمبتون، آن. ک. س، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ خ.
۴۰. مجله موزه‌ها، دوره جدید، شماره هفتم، شماره پیاپی بیست و هشتم، تابستان و پاییز ۱۳۸۰ خ.
۴۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ خ.
۴۲. مولف مجهول، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، انتشارات پدیده «خاور»، ۱۳۶۶ خ.
۴۳. مولف مجهول، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران انتشارات کتابخانه طهوری، بی‌تا.
۴۴. نجمی، ناصر، شیرمرد سیستان، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۷۳ خ.
۴۵. نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان (از مغول تا قاجاریه)، ج ۱، تهران، نشر هما، ۱۳۷۰ خ.
۴۶. نیبرگ، هنریک ساموئل، دین‌های ایران باستان، ترجمه دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، انتشارات مرکز مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹ خ.
۴۷. وشمگیر، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، قابوس‌نامه، تصحیح سعید نفیس، بی‌ش، انتشارات کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۲ خ.
۴۸. هروی، جواد، ایران در زمان سامانیان، مشهد، انتشارات نوند، ۱۳۷۱ خ.
۴۹. هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ خ؛ و نیز ر. ک: داریوش و پارس‌ها، والتر هینس.
۵۰. یزدانیان، حسین زندگانی یعقوب لیث، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۳ خ.
۵۱. یغمایی، حسن، تاریخ دولت صفاریان، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۰ خ.